

بسم الله الرحمن الرحيم

میزگرد علمی^۱

(مدرسه تابستانی کلام؛ جلسه ۴)

با حضور حجج اسلام و المسلمین آقایان دکتر:

رسول رضوی، محمدتقی سبحانی، سیدعلی طالقانی

چکیده: در ادامه سه نشست گذشته با حضور هر یک از اساتید این نشست مناظره‌ای علمی میان تلقی اساتید محترم از مفهوم مرجعیت و قیده‌های مورد نظر آنان است. استاد سبحانی معتقد است در نتیجه بحث اختلاف نظری وجود ندارد و همه ما خواستار این هستیم که میراث اهل بیت علیهم السلام را از لحاظ سند و دلالت تمام کنیم، تا بتواند به‌عنوان منبعی غیر قابل مناقشه و معارضه برای معرفت لحاظ شده و ضرورت مراجعه به آن اثبات شود. ولی ممکن است در زوایای بحث علمی یا به‌کار بردن برخی قیود، اختلافاتی باشد. ایشان بر این باور است که قید غیرقابل حذف بودن که استاد طالقانی اضافه کردند نه تنها ضرورت ندارد، بلکه مشکل هم ایجاد می‌کند چون مرجعیت را از عمومیت انداخته و آن را محدود می‌کند به مواردی که گزاره‌ی مشابهی از منابع دیگر نداریم به علاوه هدف ما اثبات مرجعیت و پایگاه اهل بیت علیهم السلام پیش از مراجعه به روایات درحالی‌که بحث شما پسینی است.

در مقابل استاد طالقانی ضمن دفاع از نظریه خود و ضرورت وجود قید توضیح می‌دهد: مواردی که در آنها مدعیات تجربه یا عقل متعارف عرفی یا فلسفه‌ی عرفی یا مضامین روایات عیناً یکی باشد، اندک است. این موارد در بهترین حالت، متداخل و عام و خاص و مطلق و مقید است به اعتقاد ایشان همانطور که کتاب الطهاره و الصلاة و سائل الشیعه دقیق و کلمه به کلمه بررسی و مطالعه می‌شود باید السماء و العالم بحار نیز به عنوان یک منبع معرفتی مورد مذاقه قرار گیرد. همچنین ادعای پسینی بودن ادله را نپذیرفته و می‌گوید در صورت پسینی بودن اثبات منبعیت نیز پسینی می‌شود.

استاد رضوی معتقد است تعریف استاد طالقانی از مرجعیت به گفته خودشان جعل اصطلاح است که اگر بتوانند از حدود آن دفاع کنند، به یک اصطلاح تبدیل می‌شود. درباره مرجعیت، باور استاد رضوی این است که باید میان مرجع و منبع فرق گذاشت. ویژگی مرجعیت با توجه به روایت سفینه فصل الخطاب بودن است، یعنی اهل بیت علیهم السلام به تنهایی فصل الخطاب هستند در مقابل عقل و وحی که منبع هستند. در مقابل استاد سبحانی این قید را هم نپذیرفته و توضیح می‌دهد صرف وجود منبعیت اهل بیت علیهم السلام هم فصل الخطاب درست

۱. این گفتار توسط سرکار خانم علمی‌راد چکیده نویسی شده است.

می‌کند و هم افتراض طاعت و هم ضرورت مراجعه به کل میراث اهل بیت علیهم السلام را تمام می‌کند؛ از این رو ما نیازمند افزودن قید خاصی نیستیم.

مجری:

این نشست، آخرین گفتگوی علمی است. بر اساس مباحثی که از صبح تا کنون مطرح شد، دست‌کم برداشت بنده این است که میان تلقی اساتید محترم از مفهوم مرجعیت تفاوت‌هایی وجود دارد. به نظر من بحث را از اینجا شروع کنیم که چه تفاوت‌هایی میان این سه دیدگاه در باب مفهوم و معنای مرجعیت وجود دارد و اینکه به چه جمع‌بندی می‌توانیم برسیم و هر یک از این دیدگاه‌ها چه لوازمی دارد. در بیان استاد سبحانی، مرجعیت، همان حجیت و اعتبار است و با منبعیت این‌همانی دارد. آقای دکتر رضوی قیدی به نام قید حکمیت و داوری کردن را در مرجعیت - در همان بیان لغوی که صبح برای مرجعیت و محل رجوع بیان کردند - لحاظ می‌کنند و از این لحاظ تفاوتی میان مرجع و منبع قائل می‌شوند. جناب آقای دکتر طالقانی هم قید جایگزین ناپذیر بودن را در مفهوم مرجعیت به کار بردند که دکتر سبحانی چندان با این قید موافق نیستند. در این میزگرد می‌خواهیم در مورد این سه نگاه صحبت کنیم.

استاد سبحانی:

بحث خوبی مطرح شد، هرچند نتوانستیم مطالب دکتر طالقانی را مرور کنیم. تقریر ایشان، تقریر خیلی خوبی است، به‌ویژه زبان ارائه این بحث با این رویکرد بسیار قابل توجه بود که بحث مرجعیت را براساس موازین معرفت‌شناسی معاصر مطرح کنیم و نگاه حداقلی داشته باشیم تا امکان فهم بهتری فراهم شود. البته تقریری که حداقل بنده ارائه دادم در نتایج چندان متفاوت نیست و تقریباً در یک مسیر قرار می‌گیرد. ایشان به دنبال اثبات مرجعیت اهل بیت علیهم السلام و قابلیت رجوع به میراث اهل بیت علیهم السلام بودند، با اینکه اگر ما بتوانیم این میراث را از لحاظ سند و دلالت تمام کنیم، می‌تواند به‌عنوان منبعی برای معرفت لحاظ شود و ضرورت مراجعه هم دارد. ما نیز به دنبال همین نتیجه هستیم، بنابراین در نتایج یکسان می‌اندیشیم، اما ممکن است در زوایای بحث علمی یا به‌کار بردن برخی قیود، اختلافاتی باشد. در کلیت من با این طرح و سیر بحث موافق هستم، همچنان که با طرح دکتر رضوی هم همراه بودم و به نظر می‌رسد در روح کلی کار، نظریات تفاوتی ندارد. همان‌طور که اشاره کردید اختلافی در مفهوم مرجعیت به وجود آمد به این بیان که بنده برای منبع معرفت بودن - با آن چیزی که عرض کردم - قیدی نزد ولی عزیزان قیودی دارند که به نظر من این قیود با اصل عنوان مرجعیت و هدفی که از بحث مرجعیت مطرح بوده و ما دنبالش هستیم، منافات دارد و مقداری بحث را عام و خاص مطلق می‌کند. آنچه بنده به عنوان مفهوم مرجعیت از آن یاد کردم مصدر معرفتی غیرقابل مناقشه و معارضه‌ای

است که بعد هم آن را به معرفت و عمل تقسیم کردم. دکتر طالقانی در کنار آن این قید را افزودند که قابل اعتماد باشد. اما آن چیزی که الان محل اختلاف بود، این است که اولاً آیا غیرقابل حذف در این تعریف به عنوان قید مرجعیت لازم است؟ و ثانیاً آیا برای این نظریه مشکل ایجاد می‌کند یا نه؟ به نظر بنده اولاً چنین قیدی لازم نیست به دلیل اینکه بحث مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام در این جایی مطرح است که کسانی به اهل بیت در مسئله مثلاً امامت اعتقاد ندارند. اگر کسی باور به امامت اهل بیت علیهم السلام داشته است که به‌طور طبیعی فی‌الجمله می‌پذیرد و همراه می‌شود. عده‌ای یا امامت اهل بیت علیهم السلام را به صورت عام قبول ندارند، بنابراین می‌گوییم باید مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام را بپذیرند و یا امامت را قبول دارند، اما وقتی به ساحت منبع معرفت بودن اهل بیت علیهم السلام می‌رسند به لحاظ نظری یا عملی در میراث اهل بیت علیهم السلام مناقشه می‌کنند. این افراد در فلسفه و کلام و اخلاق و... از این میراث استفاده نمی‌کنند. اگر موضوع له و هدف بحث مرجعیت علمی قرآن این است، قید غیرقابل حذف بودن نه تنها ضرورت ندارد، بلکه مشکل هم ایجاد می‌کند چون از عمومیت مرجعیت می‌اندازد. ما به دنبال این بودیم که نشان دهیم میراث اهل بیت علیهم السلام برای ما منبع معرفتی هستند. به جای اینکه روی منبع معرفتی تأکید داشته باشیم (که البته چه بسا خوب بود درباره این موضوع هم مباحث آقای طالقانی را می‌شنیدیم) تأکید روی غیرقابل حذف است که عرض کردم ضرورت ندارد، بلکه بحث را محدود می‌کند، یعنی بحث مرجعیت را جایی می‌آورد که گزاره مشابهی از منابع دیگر نداریم و ما معتقد هستیم ضرورت چنین چیزی اینجا نیست. مرجعیت اهل بیت علیهم السلام یعنی اینکه بتوانیم به خود اهل بیت علیهم السلام به‌طور مستقیم و بدون ملاحظه هیچ منبع دیگری مراجعه کنیم و معرفت خود را از آنجا به‌اخذ نماییم. البته ایشان توضیح دادند که معتقد هستند که اگر گزاره‌ای را بتوان همزمان از قرآن یا روایت به دست آورد، چون توجیه را افزایش می‌دهد، بنابراین باید بگوییم در هیچ فرضی قید غیرقابل حذف نداریم. لازمه فرمایش ایشان این است که یا این گزاره‌ای که از روایت استفاده می‌کنید در قرآن و عقل نباشد که در این صورت غیرقابل حذف خواهد بود و یا اگر عیناً در آنجا هم وجود دارد، چون توجیه را افزایش می‌دهد، بنابراین تأثیر دارد. اما به نظر بنده این قید، لغو است. اگر قرار شد همه جا وجود یک روایت بر خود توجیه بیفزاید، پس این قید را حذف کنید. اشکال دیگر این است که با آوردن این قید شما مرجعیت اهل بیت علیهم السلام را دست‌خوش تغییرات دیگر علوم می‌کنید. ببینیم دانش تجربی این مطلب را گفته یا نگفته است. بنابراین فکر می‌کنم اگر قید غیرقابل حذف بودن را از نظریه ایشان حذف کنیم، هم نظریه، روشن‌تر و سامان‌یافته‌تر می‌شود و هم ما را دچار اشکال در فهم این قضیه نمی‌کند. نسبت به تعریف آقای رضوی هم اشکال بنده مربوط به قیدی است که به عنوان حکمیت از معنای لغوی می‌آورند و معتقد هستم این قید هم هیچ سودی برای ما ندارد. مگر بحث و مناقشه در مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام بر سر این بوده که وقتی دعوا می‌کنیم یا اختلاف

داریم به اهل بیت مراجعه کنیم یا نه؟ چنین چیزی نبوده است. آنها وقتی می‌گویند صحابه، مرجعیت دارند یعنی قول صحابه، در کنار سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حجت است. وقتی می‌گوییم اهل بیت علیهم السلام مرجع هستند یعنی به اهل بیت به عنوان یک منبع معرفتی مستقل در کنار قرآن و سنت مراجعه می‌کنیم. دعوا اصلاً در موضع اختلاف نبوده است و میراث حدیثی آنان هم نشان می‌دهد که وقتی قول صحابه را در کنار سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کنند و آن را بخشی از سنت می‌دانند، به این معناست که یک منبع معرفتی است که می‌توان از طریق آن به این گزاره دینی دست یافت. بنابراین به گمانم این دو قید ضرورتی ندارد و اگر آنها را برداریم، باید بر سر بقیه قیود بحث کنیم. در اینجا بنده با آقای رضوی راد اختلاف دیگری ندیدم، اما فکر می‌کنم در تعریف مرجعیت آقای طالقانی از دو جهت سؤال دارم؛ یکی در بحث قابل اعتماد بودن و یکی در اینکه ما بحث باور صادق موجه را به این شکل بیاوریم یا به گونه‌ای دیگر بحث کنیم.

دکتر طالقانی:

آقای سبحانی می‌فرمایند که قید غیرقابل حذف، حشو است و نیازی به آن نداریم و همان منبعیت کافی است و مرجعیت غیرقابل حذف چیست؟ بنده عرض می‌کنم اتفاقاً دعوا بر سر این است. چون ممکن است بنده بخواهم با یک اهل سنت حتی در یک فرع فقهی بحث کنم. او به من می‌گوید من سخنان اهل بیت علیهم السلام را به عنوان منبع معرفتی قبول دارم؛ ولی به آن نیاز ندارم؛ زیرا قول صحابه من را از قول اهل بیت علیهم السلام بی‌نیاز می‌کند و جایگزین آن می‌شود، بنابراین چرا باید فقه امامیه را بپذیریم؟ هرچند منکر منبع معرفتی بودن آن نیستم. شما امامی‌ها به قول اهل بیت علیهم السلام عمل کنید و ما هم به قول شافعی عمل می‌کنیم. دقیقاً به همین خاطر بنده قید ضرورت و قید جایگزین‌ناپذیر را می‌آورم و آنها را ضروری می‌دانم. یا فرض کنید امروز بحث درباره پزشکی اسلامی بسیار داغ است و انتقاد می‌کنند. حرفشان چیست؟ می‌گویند اساساً شما فرض کنید که یک روایت صحیح‌السند قطعی‌الدلاله در باب حفظ الصحة وجود داشته باشد، ما چه نیازی به اینها داریم؟ تجربه کار را پیش می‌برد. بنده می‌خواهم مقابل آن دیدگاه هم بایستم. شبیه آن چیزی که ما در اصول درباره وجوب فحص از منخصص و مقید قبل از اخذ به عموم و اطلاق عام و مطلق می‌گوییم. برای اساس می‌گویم شما تجربه را داشته باشید، اما این روایات را نیز باید نگاه کنید. حتی در پزشکی، فیزیک، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی (همین قاعده صادق است)، نهایت این است که توارد وجود دارد. بحث جلسه قبل به شدت به حاشیه رفت و از محط اصلی بحث خارج شد. مواردی که در آنها مدعیات تجربه یا عقل متعارف عرفی یا فلسفه عرفی یا مضامین روایات عیناً یکی باشد، اندک است. این موارد در بهترین حالت، متداخل و عام و خاص و مطلق و مقید است. عرض بنده این است که اینها باید دیده شود. آن، یک منبع معرفتی است ولی این هم یک منبع معرفتی مستقل و غیرقابل حذف است. در همه حوزه‌های معرفتی و در یکسری از امور معرفتی که انحصاری است مانند

بخش‌هایی از اخلاق و الهیات که انحصاری است و مناقشه‌انگیز نیست. بحث بر سر این است که دامنه این موجه جزئیة چقدر است؟ فقط بحث‌های اخلاقی است که به نظرم چنانکه عرض کردم حتی اگر در آن حد هم باشد، بسیار وسیع بوده و اهمیتی فراوان دارد، چون مبنای سبک زندگی و مبنای سعادت دنیوی و اخروی است. عرض من این است که جز این مورد، در زمینه‌های دیگر نیز مرجعیت باید وجود داشته باشد و صرفاً یک منبع معرفتی نیست که بقیه می‌توانند به اصطلاح کارش را انجام دهند (و جایگزین آن شوند) مدعی هستند که مثلاً امروز زمین‌شناسی کار خود را انجام می‌دهد، حال اگر روایاتی هم در السماء و العالم بحار داشته باشیم، به حال ما فایده ندارد. شما عمرتان را از کجا آوردید که برای بررسی سندی و دلالتی این‌گونه روایات وقت می‌گذارید؛ از این‌رو امروزه چه کسی السماء و العالم بحار را می‌خواند؟ هیچ کس، اصلاً متروک است و احدی به آن مراجعه نمی‌کند، مگر این یک باستان‌شناس، حدیث بخواند. جالب است که حاج آقای شبیری نقل می‌کردند که تقی‌زاده به السماء و العالم بحار علاقه داشته است که البته بنده می‌دانم علت علاقه او چه بوده است. وجه علاقه او، با وجه علاقه یکسان نیست، عرض بنده این است که ما باید السماء و العالم بحار را به عنوان یک منبع معرفتی بخوانیم، همان‌طور که کتاب الطهاره و الصلاة و وسائل الشیعه را دقیق و کلمه به کلمه بررسی و مطالعه می‌کنیم. ما السماء و العالم که هیچ، توحید صدوق و اصول کافی را هم نگاه نمی‌کنیم، بلکه می‌گوییم منبع معرفتی و برهان و همه چیز هم داریم (و از آنها بی‌نیاز هستیم).

حال اگر شما ادعا کنید روایات هم منبع معرفتی است و آنها نیز در بهترین حالت، این ادعا را بپذیرند، ولی در مقابل می‌گویند ما برهان داریم، ولی شما اگر فرصت دارید، بروید توحید صدوق و کافی و امثالهم را بخوانید. از این‌رو عرض می‌کنم کسی که این ادعا را مطرح می‌کند باید این قید را بیاورد یعنی باید بگوید این، مرجعیت است، نه صرفاً منبعیت. منبعیت، روشن است و اصلاً نیاز به بحث ندارد، ولی بنده ادعایی بیش از این را مطرح می‌کنم مبنی بر این‌که فکر نکنید این علوم ما را از روایات بی‌نیاز می‌کند، چنین نیست بلکه ما باید به همان میزان (که در علوم مختلف بشری وقت سپری می‌کنیم) در روایات غور کنیم، آن هم نه فقط روایات الهیاتی و نه فقط در توحید صدوق و اصول کافی، بلکه در مباحثی مانند السماء و العالم بحار. ما باید در روایاتی که در باب رؤیا و حقیقت رویا آمده است، غور کنیم. روانشناس می‌گوید من منبع معرفتی (علم روان‌شناسی) دارم و در بهترین حالت شما ادعا می‌کنید یک منبع معرفتی دیگر هم وجود دارد، اما او الزامی به آن ندارد. از این‌رو بنده معتقد هستم حتماً باید این قید را اضافه کنیم.

دکتر سبحانی:

اجازه دهید نکته‌ای را اضافه کنم. بنده نیت شما را مقدس می‌دانم و به نظرم خیلی خوب است که شما در پی آن هستید که ضرورت مراجعه به روایات را درست کنید. اما بحث من این است که آیا با این شکل می‌توان این کار

را کرد؟ یعنی تنها راه این است که ما برای مرجعیت، قید غیرقابل حذف بودن را بیاوریم تا ضرورت آن را ثابت کنیم. می‌خواهم طرداً و عکساً این بحث را رد کنم. مدعای شما خوب است و همان‌طور که عرض کردم با شما در نتیجه موافق هستم. یعنی بنده هم مدعی هستم برای فهم معارف به‌صورت کلی حتماً مراجعه به روایات ضروری است. اما آیا باید در تعریف مرجعیت، قید غیرقابل حذف بودن را اضافه کنیم تا این مطلب اثبات شود؟ به نظر بنده افزودن این قید، ضرورت ندارد. اگر منبعی را ثابت کردم و ثابت کردم که از طریق عقل یا قرآن و سنت، اهل بیت علیهم السلام به عنوان منبع معرفی شده‌اند و گفته‌اند که هدایت در گرو مراجعه به این منبع است، همین مقدار کافی است. چون به صرف وجود احتمال اینکه در این منبع مطلبی وجود دارد که در دیگر منابع نیست، مراجعه ضروری خواهد شد. اصلاً اصل اثبات منبعیت، ضرورت مراجعه را تمام می‌کند. پیشاپیش ما نمی‌دانیم که آیا آنچه اهل بیت علیهم السلام فرموده‌اند در قرآن و عقل هست یا نیست؟ پس لازم است تک‌تک روایات را از لحاظ سند و دلالت بررسی کنیم و یک جا رسیدیم به اینکه اتفاقاً در قرآن هم وجود دارد که در این صورت خیلی هم خوب خواهد بود؛ زیرا منبع جدیدی را هم یافته‌ایم. بنابراین بنده وجود این قید را برای اثبات ضرورت مراجعه به روایات و اهل بیت علیهم السلام ضروری نمی‌دانم. صرف اثبات منبعیت به آن معنایی که من عرض کردم، کافی است؛ یعنی در آن حوزه معارف مورد نظر دین محل مراجعه است و باید به آن مراجعه کرد. حال عکس آن را عرض کنم، با آوردن این قید، حتی دشواری این نظریه بیشتر خواهد شد، به این معنا که برای اثبات این مرجعیت به دلایلی بیش از آنچه در این جلسه گفته شد، نیاز خواهد بود. همان‌طور که فرمودید در اینجا کار شما، پسینی است و پیشینی نیست، یعنی باید به تک‌تک روایات مراجعه کنید، دلالت و سند را بررسی نمایید و جهتش را روشن کنید تا بعد معلوم شود که در این روایات چیست. تازه آن هنگام می‌توانیم داوری کنیم که آیا قابل حذف هست یا نیست. در نتیجه به صرف اینکه عقل، محدودیت‌هایی دارد، این مطلب اثبات نمی‌شود که در روایات محتوایی وجود دارد که عقل نگفته است. چه بسا تمام روایات را بررسی کردیم و معلوم شد که همه روایات اخلاقی ضعیف هستند و جهت صدورشان چیز دیگری است. این نظریه اگر بخواهد با قید غیرقابل حذف بودن مدعای خودش را در مرجعیت ثابت کند، باید به تمام منابع روایی مراجعه نموده و به صورت استقرایی اثبات کند که در این منابع چیزی وجود دارد که در عقل و قرآن نیست و این پس از اجتهاد و مراجعه می‌باشد. این در حالی است که ما در مواجهه با رقیب می‌خواهیم نظریه‌ای طرح کنیم که بتوانیم اول و پیش از مراجعه به روایات، پایگاه اهل بیت علیهم السلام در مرجعیت را ثابت کنیم. می‌خواهیم ابتدا ثابت کنیم که مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السلام ضروری است. همان مثالی را که فرمودید در نظر بگیرید، کسی می‌گوید ما در علم نجوم کار خودمان را انجام می‌دهیم، بعد ما ادعا می‌کنیم نه حتماً باید به روایات مراجعه کنید. خب این پیشینی است یا پسینی؟ شما به‌نحو پیشینی دلیلی ندارید که اهل بیت علیهم السلام در باب

نجوم و دانش هسته‌ای چیزی گفته‌اند. زمانی می‌توانید این قید را احراز کنید که در روایات اثبات کنید که این مطالب وجود دارد و شما باید مراجعه کنید و (این مراجعه) غیرقابل حذف است. سؤال این‌جاست که از ابتدا باید با چه منطقی دنبال شما بیاید؟ ما باید اول منطقی را پایه‌گذاری کنیم تا بعد الزام بیاوریم. به نظرم این الزام با مبنای غیرقابل حذف حل نمی‌شود. می‌فرماید به اهل سنت مراجعه می‌کنیم. اهل سنت می‌گویند ما صحابه داریم و شما اهل بیت علیهم السلام دارید. اولاً این استدلال تمام نیست و آنها هم باید ثابت کنند صحابه، منبع هستند و آن ضرورت دارد به همان دلیلی که فرمودید پیش از حکم به استنباط باید تمام ادله را بررسی کنیم. صرف وجود احتمال در کلمات اهل بیت علیهم السلام برای فهم قرآن یا برای فهم احکام اسلامی، سنی را همین مقدار موظف می‌کند که به روایات اهل بیت علیهم السلام مراجعه کند و وجود احتمال، کافی است. حال اگر وجود احتمال کافی نبود و خواستیم که غیرقابل حذف بودن را برای او اثبات کنیم، چطور باید این کار را انجام دهیم؟ یک سنی مقابل ما ایستاده است که قرآن و قول صحابه را به عنوان منبع در اختیار دارد، اما ما می‌خواهیم به او نشان دهیم که روایات اهل بیت علیهم السلام غیرقابل حذف است یعنی مطالبی در آنها وجود دارد که مازاد بر آن چیزی که شما در منابع خود دارید. این جز با استقراء ممکن است. پس طرداً و عکساً اثبات ضرورت مراجعه، نیازمند به این قید نیست و وجود این قید، اثبات مرجعیت اهل بیت را دچار مشکل منطقی کرده و حداقل به لحاظ عملی کار را دشوار می‌سازد.

استاد طالقانی:

به نظرم این اشکال دوم مشترک‌الورود است. بنده این ادعای شما را که برای اثبات مرجعیت به ادله نیاز داریم و آن ادله لزوماً پسینی هستند، قبول ندارم فکر کنم. اگر چنین باشد برای اثبات منبعیت هم همین اشکال را داریم. یعنی میان اثبات مرجعیت و اثبات منبعیت چه فرقی وجود دارد؟ معنایی که شما برای منبعیت ذکر کردید، مصدر معرفتی غیرقابل مناقشه و معارضه است.

استاد سبحانی:

من برای این قید می‌توانم آیه قرآن بیاورم. شما نیز باید یک آیه قرآن یا حدیث پیامبر بیاورید که فرموده باشند سخنان اهل بیت علیهم السلام غیرقابل حذف است. شما با افزودن این قید کار را دشوار می‌کنید. اشکال بنده این است که شما از ابتدا خیلی حداقلی گرفتید و ما را در سطح معرفت‌شناسی عرفی معاصر آوردید و معارف اهل بیت هم باور صادق موجه تبدیل کردید تا کارمان راحت پیش برود. اما قیدی اضافه کردید که قدری کار را دشوار می‌کند.

استاد طالقانی:

فکر نمی‌کنم که اینقدر کار را دشوار کند. من نمی‌توانم ادراکات بصری خود را حذف کنم و یک منبع معرفتی غیرقابل حذف است، چون ادراکاتی که با چشم داریم، نمی‌توانیم با سامعه و لامسه و شامه داشته باشیم. هیچ چیز جای باصره را نمی‌گیرد. به گمان بنده در این زمینه نیز هیچ چیز حتی وحی جای قوای ادراکی اختصاصی اهل بیت علیهم السلام را نمی‌گیرد. قوه ادراکی عقل که معنای موسعی از آن را در نظر گرفتم، قوه ادراکی مشترک همه ماست. اینها جای آن قوه ادراکی شخصی خاص که بنا بر فرض معصوم است و چنین و چنان نمی‌گیرد. آن قوه، یک قوه ادراکی خاص یا یک موهبت خاص است که اذا شاء واعلموا؛ هر وقت از خداوند بخواهد به او اعطا می‌شود یا به هر معنایی دیگر، ولی به هر حال اهل بیت یک توان ادراکی و معرفتی دارند که عموم ما فاقد آن هستیم.

استاد سبحانی:

شما این را به نحو پیشینی ثابت می‌کنید یا پسینی؟

استاد طالقانی:

پیشینی ثابت می‌کنم. اینها همان ادله کلامی ما است.

استاد سبحانی:

شما چرا با حس و عقل مقایسه می‌کنید؟ اگر استدلال شما درست باشد پس تمام روایاتی که در میراث اهل سنت وجود دارد نیز غیرقابل حذف خواهد بود چون آنها هم در مورد همان موضوعاتی هستند اهل بیت از آنها سخن گفته‌اند از جمله ارزش‌های اخلاقی.

دکتر طالقانی:

مشکل این است که قبلش را ندارد که اصلاً منبع معرفتی نیست، یعنی قول صحابی اصلاً منبع معرفتی نیست.

سبحانی:

شما می‌گویید مطالب فراوانی در روایات اهل بیت علیهم السلام گفته شده است، و بنده نعتقد هستم همه‌اش مجعول است. بله گفته‌اند، اما قول صحابه است. نقطه تمرکز شما غیرقابل حذف بودن است. در منبعیت هیچ کدام از اینها نیاز نیست.

طالقانی:

چرا نیاز است، شما فقط ادعا می‌کنید که اینها منبع معرفتی غیرقابل مناقشه هستند.

سبحانی:

ادعا نمی‌کنیم، بلکه از قرآن و سنت دلیل می‌آوریم که ارجاع به اهل بیت داده‌اند. به صورت شأنی مرجعیت آنها را ثابت می‌کنیم.

طالقانی:

از خود حدیث که نمی‌شود این کار را کرد، شما به قرآن استناد می‌کنید.

سبحانی:

نه می‌توانیم از سنت نبوی استفاده کنیم.

طالقانی:

اختلاف بر سر این است که بنده اهل بیت را شامل تمام اهل الکساء می‌دانم که خود پیامبر^۹ هم داخلش هستند، این می‌شود بعض اهل البیت نسبت به بعض الآخر.

سبحانی:

بفرمائید قرآن. نکته مهم این است: غیرقابل حذف بودن جز از طریق یک بررسی پسینی جزء به جزء در روایات ممکن نیست، اما اثبات منبعیت اهل بیت به صورت پیشینی از طریق عقل یا قرآن یا سنت پیامبر^۹ قابل اثبات است.

طالقانی:

یک نکته اینجا مغفول مانده است و آن اینکه الان بحث بر سر مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام است نه مرجعیت علمی احادیث در اختیار ما.

سبحانی:

اشکال دوم بنده این بود که آوردن مقام اثبات در بحث مرجعیت اهل بیت علیهم السلام دوباره کار را مشکل می‌کند. مرجعیت اهل بیت علیهم السلام به نقل و گزارش آنها کاری ندارد، به جهت صدور روایت هم کاری ندارد. این اشکال دیگری است. از این بگذریم و درباره خود اهل بیت علیهم السلام بحث کنیم. مرجعیت اهل بیت علیهم السلام به صورت کلی و شأنی، به نحو پیشینی قابل اثبات است و نیازی نیست که به صورت جزئی و پسینی آن را اثبات کنیم.

طالقانی:

و جایگزین ناپذیری اش به نحو پیشینی قابل اثبات است.

سبحانی:

نه نمی‌شود و هیچ دلیلی نداریم.

طالقانی:

شما نهایت می‌توانید بگویید دلیلی نداریم و نمی‌توانید بگویید نمی‌شود، بنابراین بهتر است بگویید هنوز ثابت نکرده‌اید.

مجری:

شما وقتی مرجعیت را معنا می کردید از نوعی آتوریته سخن گفتید، این آتوریته در همه منابع وجود دارد؟ یعنی شما این را برای قرآن و عقل هم قائل هستید؟

سبحانی:

منظور از آتوریته همین غیرقابل معارضه بودن است. یعنی وقتی شما به آنجا رسیدید دیگر از لم و لیت و اینها سؤال نمی کنید. به محض اینکه عقل گفت تناقض محال است، می پذیریم. قرآن را در محکماش می پذیریم. آتوریته به این معناست، یعنی صرف رفرنس به معنای مراجعه برای یادآوری نیست و صرف مشورت هم نیست. مرجع آن منبعی است که وقتی به آن مراجعه می کنیم، حکمیت دارد، یعنی سخن او فصل الخطاب می باشد و کلامش افتراض طاعت می آورد.

طالقانی:

ولی در واقع این به آن معنا نیست که آتوریتی مستلزم غیرقابل مناقشه بودن نیست. اتفاقاً من هم این حرفها را از آتوریتی در می آورم. آتوریته یعنی اینکه اولاً مستقل است و وابسته به چیز دیگری نیست و ثانیاً انحصاری است، وقتی چیزی انحصاری نیست، چگونه آتوریته دارد؟ مثلاً وقتی در حوزه قدرت سیاسی از آتوریته یا اقتدار سیاسی صحبت می کنیم، به چه معناست؟ یعنی یک گروه یا یک شخص به هر طریقی به این اقتدار رسیده اند، حکم می رانند و کسی حق ندارد از آنان سؤال کند که تو چرا حکم می رانی و من چرا حکم تو را قبول کنم؟ می پذیرد.

سبحانی:

شرطش این نیست که کسی دیگر نتواند فرمان براند. بحث فرمان به لشکر را در نظر بگیرید، در اینجا هم مجلس، هم دولت و هم رهبری می توانند این کار را انجام دهند. در مفهوم آتوریته چنین چیزی نیامده است که اگر کسی حق فرمان و سلطه دارد، دیگری نداشته باشد.

طالقانی:

اگر هم عرض باشند که دیگر آتوریته نیست. هم عرض نیستند و باید طولی باشند، در غیر این صورت آتوریته نیست. در واقع کسی فرمان می راند که می تواند بخشی از اختیارات را یا اقتدارش را به بخشی دیگر یا فردی دیگر تفویض کند.

سبحانی:

خیر؛ آتوریته داشتن یعنی مرجعیت سلطه داشتن. آتوریته در ادبیات سیاسی تعریف شده است.

طالقانی:

وقتی که هم عرض باشند، بر هم آتوریته ندارند.

سبحانی:

الان که بحث هم عرضی مطرح نیست. الان بحث ما در مرجعیت قرآن برای اهل بیت علیهم السلام یا برعکس نیست و سخن در مرجعیت این دو برای ما است. هم قرآن و هم اهل بیت علیهم السلام می‌توانند برای ما فرمان برانند، یعنی هر دو برای ما آتوریته دارند. آتوریته فقط به این معناست که اگر او فرمان براند، جای چون و چرا نیست و قول او مطاع است. مثلاً اگر بگوییم امام علی علیه السلام در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم امامت دارند، در این صورت سلمان باید هم از فرمان پیامبر و هم از فرمان علی اطاعت کند.

طالقانی:

ولی دو امام فرمان نمی‌رانند.

سبحانی:

سنت این است، ولی می‌توانند فرمان بدهند، مانعی ندارد و آتوریته نقض نمی‌شود. اگر حق جنگ را به هم مجلس دادیم.

استاد رضوی:

تصور بنده این است که دکتر طالقانی همان‌طور که خودشان هم فرمودند، جعل اصطلاح کردند و تعریف خاصی از مرجعیت ارائه کردند که اگر از حدود آن بتوانند دفاع کنند، به یک اصطلاح تبدیل می‌شود. ولی پیشنهاد بنده اولاً این بود که حتماً میان مرجع و منبع فرق بگذارند که در بحث حاضر نیز به این طرف می‌رفتند. ما عقل و وحی را کنار هم منبع می‌دانیم، نه جدا از یکدیگر، چنان‌که بدون عقل نمی‌توانیم وحی داشته باشیم و بدون وحی هم عقل فعالی نخواهیم داشت. چون در منابع دینی ما هم گفته شده است که بعد از اینکه علم الاسماء آمد، انسان قابلیت سجود پیدا کرد. پس رابطه عقل و وحی در جای دیگر بحث شده است. اینها منبع هستند و ما نیز به این منابع مختلف دسترسی داریم. ما از طریق پیامبران و از ائمه علیهم السلام می‌توانیم به وحی دسترسی پیدا کنیم. یعنی اگرچه منبع هستند ولی مستقیم به ما وحی نمی‌شوند. به نظر بنده باید میان اینها تفکیک شود. مرجعیت مرتبه بعد از این است، یعنی پس از اینکه قبول کردیم، منبع داریم اعم از عقل و وحی و یا هر دو با هم. به نمونه‌ای تاریخی نیز اشاره کردم. حضرت عبدالعظیم خدمت امام هادی علیه السلام می‌آید و می‌گوید من اصول دینم را بیان می‌کنم و شما اصلاح بفرمائید. بعد امام می‌فرمایند همین درست است. عبدالعظیم مطلب خود را به امام به عنوان یک مرجع عرضه می‌کند و امام نیز آن دیدگاه را تأیید می‌فرمایند. امیرالمومنین علیه السلام هم در آن روایت می‌فرمایند سلونی قبل ان تفقدونی که همین نشان‌دهنده فصل الخطاب بودن و منبع بودن علم امیرالمومنین است، بنابراین به نظر من مرجعیت فصل الخطاب بودن است، یعنی اهل بیت علیهم السلام به تنهایی فصل الخطاب هستند و در مقابل عقل و وحی مرجع هستند. عقل و وحی، منبع و مرجع هستند و انحصار هم

وجود دارد، شما با عقل (به تنهایی) هیچ‌گاه هدایت نمی‌شوید و این دو به شما آگاهی می‌دهند. به همین ترتیب اهل بیت علیهم السلام نیز با مرجعیت‌شان می‌توانند شما را هدایت کنند و این هدایت و دست‌یابی به حق، تنها از طریق اهل بیت علیهم السلام ممکن است. به بیان دیگر مرجعیت در اهل بیت علیهم السلام منحصر است و نباید اینها را به‌عنوان یک منبع در کنار دیگر منابع قرار دهیم. اگر آنها را به‌عنوان یک منبع در کنار دیگر منابع قرار دهیم، همان بحث علمای ابرار می‌شود که در تاریخ هم مطرح بوده است و براساس آن عده‌ای معتقد بودند اهل بیت علیهم السلام هم یکی از منابع اطلاعات ما هستند، در حالی که خیلی از بزرگان شیعه امامیه روی مرجعیت و نه روی علمای ابرار بودن تأکید داشتند. اگر هم نسبت به این تفکیک اعتراضی می‌شود و برخی آن را درست نمی‌دانند، به‌خاطر همین است که اگر بخواهیم روی منبع بودن تأکید کنیم، در واقع از امامت دست برداشته‌ایم، در حالی که تأکید بر مرجعیت است و باید برای اثبات آن - که همان فصل‌الخطاب بودن است، تلاش کنیم.

مجری:

پس شما برای عقل و قرآن و امام، یک فصل مشترک به‌عنوان منبع بودن قائل هستید، ولی در عین حال ائمه علیهم السلام را دارای فصلی انحصاری می‌دانید و آن این است که انحصاراً مرجع هستند.

رضوی:

«مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ دَخَلَهَا نَجِيَ» یعنی تنها باید به ایشان تمسک کرد که به معنای همان فصل‌الخطاب بودن ائمه علیهم السلام است.

مجری:

دلیل پسینی یا پیشینی دارید؟

رضوی:

روایات ثقلین و سفینه و «سلونی قبل ان تفقدونی» نشان می‌دهد که مرجعیت در اهل بیت علیهم السلام حالت انحصاری دارد.

طالقانی:

یعنی قرآن و عقل را فصل‌الخطاب نمی‌دانید؟

رضوی:

آنها منبع هستند، اما من از قرآن بدون اهل بیت علیهم السلام نمی‌توانم استفاده کنم. «لَنْ يُفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضِ». اگر می‌توانستند از هم جدا شوند و من مستقل به قرآن رجوع کنم، دیگر حدیث ثقلین چه فرقی داشت؟ می‌گوید قابلیت ندارد و حتماً باید با اهل بیت علیهم السلام باشد.

طالقانی:

در مورد عقل هم همین را می‌گویید؟

رضوی:

عقل، منبع است ولی فصل الخطاب نیست و نمی‌تواند مایه نجات باشد. اینکه در روایات راه نجات را فقط اهل بیت علیهم السلام می‌دانند یعنی فصل الخطاب منحصر در اهل بیت علیهم السلام است. ما عقل بدون وحی نداریم و وحی بدون عقل نداریم. شما نمی‌توانید به هیچ وحی‌ای استناد کنید چون وقتی که عقل نباشد با چه چیزی می‌خواهید وحی را بفهمید. به همین خاطر تأکید کردم که نباید میان این‌ها تفکیک کرد، چون اگر عقل نباشد، وحی فعلیت نمی‌یابد و اگر وحی نباشد، عقل قابل فهم نیست؛ از این رو هر دو منبع هستند و منبع بودن غیر از فصل الخطاب بودن است.

طالقانی:

تأکید شما بیشتر روی هدایت بود، ولی بحث صبح‌تان گسترده بود به نحوی که جغرافیا و زمین‌شناسی و همه علوم را وارد کردید. سؤال بنده این است که آیا در آن زمینه‌ها هم اهل بیت علیهم السلام فصل الخطاب هستند، یا تجربه هم می‌تواند فصل الخطاب باشد؟

رضوی:

بنده روایتی را خواندم که می‌فرماید هر آنچه که انسان به آن نیاز دارد (توسط ایشان تأمین می‌شود). شما معنای هدایت را خیلی کوچک می‌گیرید، در هدایت نیازمند علوم تجربی و عقلی و نقلی و علوم انسانی و به‌طور کلی همه علوم هستید. بنابراین شما باید در طریق نجات و هدایت به فصل الخطاب یعنی اهل بیت علیهم السلام رجوع کنید، یعنی بدون اهل بیت علیهم السلام امکان نجات وجود ندارد، منتهی لوازم نجات زیاد است. منظور از نجات در حوزه فیزیک و روانشناسی و مانند آن، نجات نیست؛ نجات انسان و هدایت آن نیازمند همه این علوم است.

سؤال:

یعنی اگر در کیهان‌شناسی و فیزیک و مانند آن، علم ائمه علیهم السلام را نداشته باشیم و فصل الخطاب نباشد، به هدایت نمی‌رسیم؟

جواب:

اگر جهان‌بینی اهل بیت علیهم السلام مبتنی بر هیأت بطلمیوسی بود - که به فلک معتقد نبود و براساس آن امکان انتقال از این فلک به فلک دیگر وجود نداشت و به زمین مرکزی باور داشت، مسلماً با فروپاشی این مکتب، جهان‌بینی اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام هم فرو می‌پاشید. بنابراین شما نمی‌توانید یک جهان‌بینی دقیق و کامل داشته باشید، بدون اینکه جهان‌شناسی کامل و دقیق داشته باشید. شما نمی‌توانید اطلاعات غلط در مورد علوم انسانی داشته باشید و انسان‌شناسی شما مبتنی بر نظریه تکامل فلان باشد. فردا که این نظریه‌ها فرو ریختند،

کل جهان بینی شما فرو خواهد پاشید پس شما زمانی می توانید جهان بینی کامل و سالم داشته باشید که بر جهان شناسی دقیق و انسان شناسی دقیق مبتنی باشد. بنده نمی گویم هدایت مبتنی بر شیمی است، اما اگر شما اطلاعات غلط از اینها داشته باشید، مسلماً نمی توانید یک جهان بینی سالم ارائه کنید و هدایت بیابید.

سبحانی:

حضرت عالی بر مفهومی از فصل الخطاب تأکید می کنید که به نظر می رسد در منبع معرفتی به معنای دقیق کلمه هست. وقتی می گوئیم منبع معرفتی، حقیقتاً منبع معرفتی است یعنی معرفت مان را از آن اخذ می کنیم و در آن هیچ مناقشه ای را نمی پذیریم. به عبارت دیگر حکم آن را حکم حقیقی می دانیم به این معنا که اگر من به عقل در بدیهیات عقلی مراجعه کردم دیگر در حکم آن مناقشه نمی کنم. قرآن کریم وقتی در محکومات و اصول توحید مطلبی فرماید و دلالتش نیز تمام باشد، آن را فصل الخطاب قرار می دهم. اما اینکه می فرماید اگر فصل الخطاب را نپذیریم، می شود علمای ابرار، کاملاً متفاوت است. براساس دیدگاه علمای ابرار، اهل بیت مجتهد هستند یعنی به تشخیص شخصی خودشان مدارک را بررسی می کنند و به فتوا می رسند و فتوا می دهند، اما تفاوت شان این است که اعلم هستند. آنچه ما به عنوان منبع می گوئیم یعنی سخن امام را بدون اینکه دلیلی بیاورد می پذیریم و معتقد هستیم هیچ گونه تعارضی در آن وجود ندارد. اتفاقاً تفاوت نظر ما با علمای ابرار همین است که ما می گوئیم اهل بیت علیهم السلام دارای منبعیت یا مرجعیت علمی هستند، یعنی سخنشان مانند قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حجت است و شیعه هم چیزی بیش از این نگفته است. بنابراین صرف وجود منبعیت اهل بیت علیهم السلام، هم فصل الخطاب درست می کند و هم افتراض طاعت و هم ضرورت مراجعه به کل میراث اهل بیت علیهم السلام را تمام می کند؛ از این رو ما نیازمند افزودن قید خاصی نیستیم.

طالقانی:

به نظر شما این مصادر معرفتی، معصوم از خطا هستند یا نه؟

سبحانی:

بله.

طالقانی:

این قید بسیار بزرگی است. یعنی شما عقل را معصوم می دانید، اما عقل را به کدام معنا؟ دست کم باید معنای خاصی باشد.

سبحانی:

می خواستم چیزی بالاتر عرض کنم. اگر ما نتوانیم معصومیت را برای منبع معرفتی ثابت کنیم، منبع از منبع بودن می افتد.

طالقانی:

شما از دیدگاه سنتی حداکثری دفاع می‌کنید که براساس آن معرفت، مستلزم ضرورت صدق یا یقین است.

سبحانی:

به نظرم داخل کردن مقام اثبات و مقام ثبوت در حوزه مرجعیت این دو مشکل را ایجاد کرد. منظورم از مقام اثبات، گزارشی از آن باور صادق موجه است که نزد اهل بیت علیهم السلام وجود دارد. فرمودید اهل بیت علیهم السلام باور صادق موجه دارند و این را به عنوان منبع معرفت در نظر گرفتید. بعد می‌گویید این را گزارش می‌کنند و فعل و قول، توسط صحابه برای آنها گزارش می‌گردد که می‌شود عبارت، دلالت و بعد سند. همه اینها مراتب و فرایند اثبات آن محتوای مرجع است و کاری به مرجعیت اهل بیت علیهم السلام ندارد. شما فرض بگیرید مانند آنچه در ادیان گذشته (همچون مسیحیت) رخ داده، تمام میراث اهل بیت علیهم السلام نابود شود. در این صورت آیا مرجعیت اهل بیت علیهم السلام از بین می‌رود؟ خیر مرجعیت وجود دارد، اما ما به آن دسترسی نداریم. مدعای مرجعیت اهل بیت علیهم السلام را باید از چگونگی دستیابی به این محتوا جدا کرد. بنابراین در تعریف نباید دخالت کنیم. اگر این را تفکیک انجام دهیم، بعد باید ببینیم آیا می‌توان بر اساس نگاه حداقلی برای اهل بیت علیهم السلام بدون اینکه ایشان را معصوم بدانیم، مرجعیت درست کرد. شما می‌توانید عصمت را از اهل بیت علیهم السلام جدا کنید؟

طالقانی:

در دید من قول و فعل اهل بیت علیهم السلام آن مرجعیت یا منبع معرفتی است، نه خود باورهای صادق موجه ایشان. گواهی اهل بیت علیهم السلام است ولی چون الان به ایشان دسترسی مستقیم نداریم، به گواهی گواهی گواهی (که به آن دسترسی داریم) متوسل می‌شویم.

سبحانی:

خیلی فرقی ندارد، بالاخره منبع معرفتی است و ما می‌خواهیم مرجعیت این منبع را اثبات کنیم و برای اثبات مرجعیت، کاری به گزارش‌های بعدی نداریم. عرض بنده این است که شما منبعی درست می‌کنید و بعد می‌خواهید مرجعیت آن را اثبات کنید. بحث را هم می‌برم روی منبع که گفتیم یکی از ویژگی‌های مرجعیت این است که منبع معرفتی باشد، یعنی قول و فعل اهل بیت علیهم السلام بوده و قابل اعتماد باشد. به نظر بنده این قابلیت اعتماد که تعریف کردید یعنی علی‌الاصول باور موجه می‌سازد، نه اینکه باور موجه می‌سازد. یعنی عصمت را برداشته‌اید.

طالقانی:

نه دست کم می‌سازد و اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند، لازم نیست وارد این بحثها شویم. اینجا نیاز نداریم. این بحث فیما نحن فیه، حشو است.

سبحانی:

شما می‌فرمایید عصمت را از منبع معرفتی بر می‌داریم و در عین حال منبع معرفتی، منبع معرفتی باقی می‌ماند. در عین حال که عصمت را بر می‌داریم، همچنان مرجعیت دارد؛ بنده می‌خواهم این ادعا را نفی کنم. عرض بنده این است که اگر عصمت را از منبع معرفتی بردارید، دیگر منبع معرفتی مرجعیت نمی‌ماند. یعنی قول معصوم در این حالت مانند بقیه گزارش‌هایی خواهد بود که علی‌الاصول معتقد هستیم باور صادق موجه می‌سازند.

رضوی:

شما عقل را هم منبع می‌دانید، عصمت آن را چگونه اثبات می‌کنید؟

سبحانی:

اگر عصمت ثابت نشود، منبعیت معرفت که باید حکمیت را به قول شما به او بسپاریم، تمام نمی‌شود، چون تمام مواردی که علی‌الاصول می‌گویید، معارض دارد؛ از این رو آن را از مرجعیت می‌اندازد. اگر شما گفتید اهل بیت علیهم السلام علی‌الاصول باور صادق موجه می‌سازند یعنی اگر من به دلیل دیگری و منبع دیگری مراجعه کردم و دیدم باور صادق موجه می‌سازد، ولی اتفاقاً در اینجا دلایل توجیهش بیشتر است، می‌توانم مثلاً در قول امام صادق علیه السلام مناقشه کنم. قرار منبعیت در اصطلاح ما و مرجعیت در اصطلاح شما این شد که وقتی ما رسیدیم به اینکه امام صادق علیه السلام چنان فرموده‌اند، این تمام است و معارضه‌ای ندارد. اما تعبیر قابل اعتماد بودن علی‌الاصول دو اشکال دارد: اولاً موارد نقض دارد و موارد بسیاری هستند که می‌توانیم بگوییم علی‌الاصول قول اینها باور صادق موجه می‌سازد.

طالقانی:

چرا چیزی بیش از علی‌الاصول نیاز داریم و چرا به عصمت نیاز داریم؟ بنده الان باور صادق موجه دارم که رنگ پس‌زمینه صفحه پیش روی من سبز است، ولی در عین حال خطا نکردن محال نیست، یعنی ممکن است خطا کنم، بنابراین الان یک باور موجه غیرمعصومانه دارم به اینکه این رنگ پس‌زمینه سبز است. دانستن این مطلب، معرفت است و حالا شما می‌فرمایید خیر اگر بحث عصمت وارد شود، شما باید بگویید من در حال حاضر نمی‌دانم.

سبحانی:

یعنی شما جهل مرکب را معرفت حساب می‌کنید؟ مثلاً این آبی است و چون شما تصور می‌کنید سبز است، معرفت خواهد بود؟

طالقانی:

خیر جهل مرکب در صورتی است که اساساً صادق نباشد و من فرض کنم که این صادق است. باور من است، صادق هم است.

سبحانی:

علی الاصول صادق است یعنی عادتاً وقتی از این طریق برویم، به باور صادق موجه می‌رسیم، ولی احتمال هم دارد، نرسیم.

طالقانی:

دست کم چون این گونه است نه اینکه ضرورتاً چنین باشد. عرض ما این است که ما نیازی به عصمت نداریم و به همین مقدار می‌توانیم بسنده کنیم اما شما می‌گویید بیش از این نیاز داریم.

سبحانی:

بله بنده مدعی هستم بیش از این نیاز است و استدلال هم می‌کنم. می‌گویم بنا بر فرمایش شما اگر ما به امام صادق علیه السلام مراجعه کردیم و فهمیدیم که ایشان در مورد کیهان شناسی فرمایشی دارند و چون می‌دانیم که علی الاصول امام صادق علیه السلام گزاره باور صادق تولید می‌کنند، به این اعتماد می‌کنیم، اما در همان زمان احتمال می‌دهیم که سخن ایشان خلاف واقع باشد.

طالقانی:

نه ممکن است احتمال ندهیم.

سبحانی:

یعنی علی الاصول احتمال می‌دهیم و اگر احتمال نمی‌دهیم، عصمت خواهد بود و اگر عصمت نباشد یعنی علی الاصول می‌گوییم به آنچه امام صادق علیه السلام می‌گوید یا عمل می‌کند، مطابق با واقع است.

طالقانی:

گاهی من می‌گویم این شیء رنگی است و شما می‌گویید این شیء آبی است. بنده می‌گویم رنگی بودن، این ادعای این رنگی بودن و ثابت کردن رنگین بودن برای من کافی است. ممکن است من قبول داشته باشم و با شما هم عقیده باشم که این آبی است، ولی الان نیاز ندارم که ثابت کنم این آبی است. شما وقتی می‌گویید این آبی است، روشن است که پذیرفته‌اید رنگی است و خب من هم وقتی می‌گویم رنگی است، روشن است که پذیرفته‌ام رنگی است، ولی این منافات با این ندارد که افزون بر این بپذیرم، آبی است.

سبحانی:

شما آخر فرمایش تان در نتیجه مرجعیت در مقابل اقوال رقیب فرمودید که من با این مبنای خودم می گویم شما باید به این روایات اهل بیت مراجعه کنید و از ایشان اخذ کنید. پس بیایم به نتیجه نگاه کنیم. نتیجه مرجعیت قرآن این خواهد بود که اگر ما دلالته و سنداً چیزی را از معصوم یافتیم به آن تسمک کنیم، هیچ گونه نقضی را هم نپذیریم و هیچ گونه احتمال خلاف ندهیم. این را می خواهیم ثابت کنیم یا نه؟ اگر این را می خواهید ثابت کنید، به دنبال عصمت هستید. اگر شما آخر قضیه می خواهید بگویید که من به بحارالانوار مراجعه می کنم و در نهایت به احتمال بسیار زیاد می گویم مطابق با واقع است، باید بگویم ممکن است قول امام صادق علیه السلام هم نقض داشته باشد. من می گویم این با بحث مرجعیت در مفهوم مورد نظر ما تناقض دارد.

طالقانی:

یک مثال ساده می زنم. من خدمت امام صادق علیه السلام می روم. یک کاسه ماست جلوی ایشان است. درمی یابم که این ماست است و سفید است. امام صادق علیه السلام صریح به من می فرمایند این ماست است، ولی سیاه است. در این وضعیت من باید چه کنم؟ باید بگویم سیاه است یا سفید؟ ببینید دقیقاً بحث همین جاست. شما می فرمایید باید بگویم سیاه است؟

سبحانی:

اگر مبنای شما باشد. در اینجا چون ما علی الاصول قول امام صادق علیه السلام را پذیرفته ایم، می گویم قول ایشان معارض با حکم عقل است، پس در این قول ایشان مرجعیت ندارد.

طالقانی:

خیر من این را نمی گویم، بلکه به اعتقاد بنده دوباره باید در هر دو بازبینی کنم. من بلافاصله نمی توانم بگویم که این سیاه است. الان دو چیز داریم؛ فهم از کلام امام و یک ادراک بصری که هیچ کدام معصوم نیست.

سبحانی:

این بحث مرجعیت نیست، این مرجعیت فهم ما از کلام معصوم است. مرجعیت اهل بیت علیهم السلام یعنی آن باور و شناختی که اهل بیت علیهم السلام دارند و آن شناخت را از طریق یک قول ارائه می دهند. اگر شما آنجا بگویید که قول معصوم ممکن است مطابق با واقع نباشد، در عصمت تردید می کنید. درست عین این اشکال که من بگویم پس به چه اعتباری باید به امام صادق علیه السلام مراجعه کنم و به ابوحنیفه مراجعه نکنم. چون این، علی الاصول مطابق با واقع است. خب در مواردی که علی الاصول است و من دلیل معارضی ندارم به امام صادق علیه السلام مراجعه می کنم و اگر جایی رفته و به حکم عقل یا حس دیدم که امام صادق علیه السلام خلاف می گوید، پس عقل را مرجع قرار می دهم و قول امام صادق علیه السلام را کنار می گذارم. شما در مرجعیت باید عصمت را بپذیرید، آن مرجعی که در نهایت وقتی به آن رسیدیم، می گویم کار تمام است و تسلیم می شویم،

باید عصمت داشته باشد و اگر نداشته باشد ما وارد بحث فضای معرفت‌شناسی عرفی می‌شویم. فضای معرفت‌شناسی عرفی چیست؟ منابع معرفت یعنی مجموعه فهم‌های بشری که هر کسی به طاقت خودش از منابع می‌فهمد، در آنجا هم هیچ فرقی نمی‌کند که حس یا عقل باشد، گزارش دیگران باشد و یا نزاع‌هایی که در معرفت‌شناسی معاصر وجود دارد، آنجا هم اهل بیت علیهم السلام کنار یکی از این منابع قرار می‌گیرند. بنده به عنوان فاعل شناسایی به اهل بیت علیهم السلام مراجعه می‌کنم و چون اعتماد بیشتری دارم، این (منبع) را ترجیح می‌دهم، ممکن است فردی دیگر به قول دیگری مراجعه کند که علی‌الاصول برایش معتبر است.

طالقانی:

نه دیگر به نظرم مستلزم نسبی‌گرایی نیست. چون این چیزی که اخیراً فرمودید نسبی‌گرایی است و این اشتباه است و بحث معرفت‌شناسی نیست.

رضوی:

ببخشید آقای دکتر در همان مثالی که شما بیان فرمودید که خدمت امام رسیدید و امام فرمودند سیاه است و شما گفتید سفید است؛ اگر عصمت یکی از این دو را نپذیرید دلیل بر ترجیح یکی از این دو چیست؟ ناچار هستید یک وجه تمایزی میان این‌ها قائل شوید. پیشنهادی که جناب استاد می‌دهند این است که عصمت، وجه تمایز است و هر کدام که معصوم بود، قول او را ترجیح می‌دهیم. شما که به عصمت قائل نیستید.

طالقانی:

نگفتم نیستم. در این بحث معرفت‌شناسانه لازم نیست این ادعا را مطرح کنیم. یعنی ادعای حداقلی می‌کنیم و نیازی نیست وارد این ادعای حداکثری شویم. با همین ادعای حداقلی نیز مسئله ما حل می‌شود.

رضوی:

معیار شما برای انتخاب یکی از این دو چیست؟

طالقانی:

ضرورتاً که معیار، عصمت نیست. وقتی ما منابع معرفتی متکثر داریم، ممکن است در مواردی تعارض کنند و روشن است که باید رفع تعارض کنیم. مثلاً ممکن است من شب در خانه‌ام صدایی بشنوم و احساس کنم یک جانوری وارد خانه شده است، دنبال منشأ صدا می‌گردم و فرض کنید هر چه جستجو می‌کنم، چیزی نمی‌یابم. در عین حال یک سابقه عصبی هم داشته‌ام که گوشم وزوز می‌کرده است؛ اینجا ممکن است در نهایت به این نتیجه برسیم که اساساً دچار یک خطای حسی شده‌ام و از این رو حس کرده‌ام صدایی شنیده‌ام، ولی واقعاً چیزی نبوده است. نتیجه نهایی این است که صدایی که من شنیده‌ام هیچ منشأ خارجی نداشته و صرفاً یک فرایند ذهنی بوده است. چرا به این نتیجه رسیدم؟ به خاطر اینکه تعارضی میان داده‌های بصری و لمسی با داده‌های سمعی من

به وجود آمده است. سمع من می گوید چیزی (منشأ صدا) وجود دارد، اما چشم و لامسه می گوید، چیزی نیست. اینجا قوه حاکم، عقل است. حالا در مواردی عکس این حالت رخ می دهد. ممکن است به چشمم اعتماد کنم و گوشم را مبنا قرار دهم و باز نتیجه گیری می کنم که همچنان داخل خانه موشی وجود دارد که من آن را نمی بینم. ممکن است در عقل هم نظیر این اتفاق رخ دهد. گاهی فیلسوفان استدلالی کرده اند که با روایات ما ناسازگار است، یعنی با ظواهر روایاتی که آنها را اعتبارسنجی هم کرده ایم، ناسازگار است. عده ای معتقد هستند باید این روایات را کنار گذاشته و به برهان عمل کنیم؛ ما عده ای بالعکس عمل می کنند. عرض بنده این است که هیچ قانون کلی که همواره براساس آن بگوییم استدلال عقلی بر ظواهر نقلی ترجیح دارد یا بالعکس وجود ندارد.

سبحانی:

نه استدلال مرجعیت دارد نه ظواهر. سخن ما در باب منابع معرفتی است.

طالقانی:

منبع معرفتی ما چیزی است که باور صادق موجه می سازد.

سبحانی:

میان مقام اثبات و ثبوت خلط شده است. اینکه من استدلال عقلی می کنم یعنی مدعای من در نهایت به بدیهیات عقلی و محکومات عقلی بازمی گردد. پیش فرض استدلال در این دستگاه معرفتی در نهایت عقل است، نه استدلال. استدلال، حکم ظواهر در متون دارد. ظاهر روایت چیزی می گوید که ممکن است خلاف واقع باشد و این قابل قبول است چون ظاهر، منبع نیست، بلکه طریق است. سخن در خود فعل و قول امام است. ما می بینیم که امام علیه السلام به عنوان کاشف حقیقی باور، مطلبی را می فرمایند و متوجه می شویم که امام صادق هم فرموده اند.

طالقانی:

من جز از طریق ظهور کلام امام می رسم؟

سبحانی:

مقام اثبات، بحث دیگری است.

طالقانی:

گویا شما فرض می کنید امام، حقیقتی را که نزد خودشان ظاهر و آشکار است به من انتقال می دهند و خب اگر اینطور باشد که من اصلاً آن را سفید نمی بینم و اصلاً چنین تعارضاتی شکل نمی گیرد. تعارض جایی رخ می دهد که امام به ظاهر کلام می گوید این سیاه است و من بنا بر ادراک حسی می بینم که سفید است.

سبحانی:

این که خیلی روشن است. نزاع را بر سر عقل و وحی بیاورید. جایی می‌رسیم که به حکم عقل نه استدلال عقلی. جایی قرار است عقل از آن جهت که عقل است حکم براند. در مثال شما امام صادق علیه السلام نشست است و با بیان روشن مطلب را می‌فرماید و ما از بیان ایشان واقعاً به باور ایشان می‌رسیم. آیا معتقد هستید که میان حکم عقل به عنوان منبع و خود باور امام صادق علیه السلام هم احتمال تعارض وجود دارد یا ندارد؟

طالقانی:

بله احتمال تعارض می‌دهم چون من عقل بشری را معصوم نمی‌دانم و به نظرم هیچ دلیلی بر عصمت عقل بشری وجود ندارد، حتی اصول اساسی عقل. به عنوان مثال آیا بالاتر از اجتماع نقیضین محال است، گزاره‌ای وجود دارد؟ امروز در منطق‌های چند ارزشی چنین چیزهایی مناقشه‌برانگیز است و دست کم بنده هنوز شاهد روشنی بر اینکه این حکم معصوم از خطاست ندارم. خوب پس چه چیزی معصوم است؟ اگر عقیده شخصی من را بخواهید که نباید هم بخواهید، عرضم این است که من شخص امام علیه السلام را معصوم می‌دانم ولی عقل بشری را معصوم نمی‌دانم.

رضوی:

پس به انحصار مرجعیت معتقد هستید.

طالقانی:

خیر به خاطر اینکه معرفت امام، ویژه امام است و هیچ‌گاه به نحو معصومانه الا ما خرج بالدلیل به من منتقل نمی‌شود. تمام انحاء انتقال معرفت معصومانه امام به عامه مردم غیر معصومانه است. از این رو ما همواره در فقه و کلام و تفسیر و غیره خطا می‌کنیم.

سبحانی:

ما اعتقاد شخصی شما را کنار می‌گذاریم. شما پایه مرجعیت اهل بیت علیهم السلام را قابلیت اعتماد قرار دادید و فرمودید قابلیت اعتماد را علی‌الاصول باور صادق موجه می‌سازد. شما ممکن است مبانی نظری و منطقی برای خودتان داشته باشید و عقل را هم نسبی بدانید و اصلاً معتقد باشید که کل معرفت بشری، معرفتی مبتنی بر همین باور صادق موجه است. ممکن است بگویید من به اهل بیت علیهم السلام و قرآن هم همینطور نگاه می‌کنم و قرآن در واقع آن چیزی که اظهار شده است که ممکن است همین حکم را داشته باشد و علی‌الاصول باور صادق موجه باشد. اگر چنین ادعایی را مطرح کنید ما وارد یک دستگاه معرفت‌شناسی می‌شویم که حداقل در بافت معرفتی که ما در حوزه کلام و الهیات شیعی داریم، قابل قبول نیست. البته باید خدمت شما بیایم و از مبانی معرفت‌شناسی شما استفاده کنیم، اما مبنایی که شما در مرجعیت علمی ساختید، مرجعیت علمی به معنایی که در حوزه کلام و فقه و بافت معرفت‌شناسی حوزوی و در این سنت تاریخی وجود دارد، نیست. لازمه این

سخن، این است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و قرآن و عقل و حس (اینها را بنده اضافه می‌کنم) و احتمالاً چند چیز دیگر و به طور کلی مواردی که علی‌الاصول ما را به باور صادق موجه می‌رساند، همه این‌ها مرجع هستند به این معنا که ما به همه این‌ها مراجعه می‌کنیم و در آنها احتمال خطا می‌دهیم. در نهایت معرفتی که به دست می‌آوریم، معرفتی کاملاً نسبی است و نتایج آن هم معلوم می‌باشد. اگر ادعای شما این باشد، بنده عرض می‌کنم دستگاه شما به لحاظ درونی هماهنگ است، چون یک نظام هماهنگ معرفت‌شناسی درست کرده‌اید و ممکن است من در مبانی و نتایج اشکال کنم - که البته این یک بحث دیگری است - در این صورت من در پارادایم شما با شما همراه هستم، هرچند به پارادایم شما و تطابق این نظریه با میراث اهل بیت علیهم السلام اشکال دارم. اما اگر می‌خواهید مبانی را آن‌گونه بچینید که اعتماد را علی‌الاصول معنا کنید و در نتیجه بگویید که من مرجعیت اهل بیت علیهم السلام را در همین بافت معرفت‌شناسی موجود این فهم شیعی ما از مرجعیت اهل بیت علیهم السلام اثبات می‌کنم، بنده این را تناقض صدر و ذیل می‌دانم.

طالقانی:

عرائض من در پارادایم سنتی معرفت‌شناسی ما (که البته منقح هم نیست، ولی مطالب زیادی است که شاید بخش اعظم آن هم مدیون تلاش شیخ انصاری است. آن چیزهایی که ایشان در قطع و ظن گفته‌اند که به‌طور کلی پارادایم فکری حوزوی بعد از شیخ را ساخته است. البته چه بسا بتوان پیشینه این کار ایشان را به قرن دوم هجری رساند) نیست و من به آن پارادایم اشکال دارم و به نظرم اشکالات جدی دارد؛ از این‌رو بنده در آن پارادایم حرکت نمی‌کنم و یک پارادایم دیگر را پذیرفته‌ام. ولی نکته مهم این است که شما چند بار در فرمایشات‌تان فرمودید که نسبی‌گرایی می‌شود، در حالی که به هیچ وجه به نسبی‌گرایی نمی‌انجامد. یعنی بحث اعتمادپذیری، مستلزم نسبی‌گرایی نیست. به هر حال این یا یک فرایند قابل اعتماد هست یا نیست. اینکه نسبت به من، فرایند قابل اعتماد است و نسبت به دیگری فرایند قابل اعتماد نیست، معنا ندارد. یا این فرایند قابل اعتماد هست یا نیست؛ یا ادراک بصری یک فرایند قابل اعتماد تولید باورهای صادق هست یا نیست. حال اگر قابل اعتماد است، همه جا قابل اعتماد است و اگر هم قابل اعتماد نیست، هیچ جا قابل اعتماد نیست. چنین نیست که برای من قابل اعتماد باشد و برای دیگری قابل اعتماد نباشد و بنابراین مستلزم نسبی‌گرایی نخواهد بود. تنها چیزی که بنده نفی می‌کنم، عصمت از منبع معرفتی است. منبع معرفتی را به تولید کننده باور صادق موجه تعریف کردیم. آنچه که معصوم بیان می‌فرماید قابلیت انتقال معرفت معصومانه را ندارد، چون این ظاهر کلام است، مگر اینکه امام در من تصرف روحانی کنند و آن را به من انتقال دهند.

سبحانی:

مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام ربطی به فهم من از آن مرجع ندارد. مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام یعنی خود اهل بیت علیهم السلام.

طالقانی:

بنده عرض کردم که قول معصوم، منبع معرفتی است. این محمل، توان انتقال معرفت معصومانه را ندارد.

رضوی:

وقتی قابل دسترسی و انتقال نیست، پس مرجعیت یعنی چه؟

طالقانی:

قابل دسترسی است. بنده همانطور که فرمودید، خلاف دیدگاه متعارف سنتی صحبت می‌کنم. تلقی این دیدگاه سنتی این است که اگر عصمت نباشد، اصلاً معرفت نیست، چون فکر می‌کند که از مقومات معرفت عصمت است. اصلاً معرفت غیر معصومانه معرفت نیست.

سبحانی:

اگر عصمت نباشد، مرجعیت نیست. چه کسی گفته معرفت نیست؟

طالقانی:

اگر ما معرفت غیر معصومانه داریم، بنابراین منبع معرفت غیر معصومانه هم داریم. شما می‌گویید معرفت غیر معصومانه داریم ولی این معرفت غیر معصومانه منبع ندارد؟

سبحانی:

منبع اصلی معرفت غیر معصومانه خود معصوم می‌شود.

طالقانی:

معصوم یعنی کسی که باورهایش معصومانه است و ضرورتاً مطابق با واقع است.

سبحانی:

اینکه چیزی مطابق با واقع است صددرصد با ضرورت بالمعنی الاخص یعنی امتناع طرف مقابل فرق می‌کند. ضرورتی که ما در اینجا داریم به معنای مطابقت است.

طالقانی:

این که دیگر ضرورت نیست، بلکه وقوع است.

سبحانی:

مطابقت است و اصلاً مفهوم مطابقت یعنی همین. من اگر بگویم این سخن امام علیه السلام عین واقع است نه اینکه محال است که عین واقع نباشد. محال است که نباشد را ارسطو درست کرده است و تا الان هم ادامه یافته

است. مطابق با واقع است یعنی احتمال خلاف نمی‌دهم. این احتمال خلاف نمی‌دهم یا ناشی از این است که محال است که احتمال خلاف دهیم یا ناشی از این است که می‌گوییم این منبع معرفت، واقع را می‌بیند و از واقع به صورت دقیق و درست گزارش می‌دهد.

طالقانی:

آیا شما بین اینکه صادق است و ضرورتاً صادق است، تمایز قائل می‌شوید؟ ضرورتاً به همان معنایی که در منطق موجهات داریم.

سبحانی:

بله متفاوت می‌دانیم.

طالقانی:

پس شما هم می‌فرمایید صادق است، نه اینکه ضرورتاً صادق است.

سبحانی:

ضرورتاً یعنی در همه جهان‌های ممکن نیازی نیست، در همین جهان ممکن مدنظر است و اصلاً در جهان‌های دیگر ممکن است، خلاف این باشد. امام علیه السلام درباره این جهان ممکن سخن می‌گوید و در سخنش درباره این جهان ممکن صددرصد مطابق با واقع سخن می‌گوید.

طالقانی:

فی الواقع و در نفس الامر احتمال خطای این باور وجود دارد؟

سبحانی:

وجود ندارد.

طالقانی:

این می‌شود ضرورت صدق.

سبحانی:

اجازه دهید فعلاً از ضرورت بحث نکنیم. ما الان داریم عصمت را تعریف می‌کنیم. عصمت یعنی اینکه هر موقع و هر جا این منبع سخن می‌گوید که مثلاً جهت تقیه و امور دیگر را ندارد، مطابق با واقع است و من دیگر در آن احتمال خلاف نمی‌دهم. حداقل در ارتکاز اسلامی و شیعی ما از مرجعیت منابع معرفتی چنین چیزی فهمیده می‌شود، یعنی وقتی که عنوان را مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام قرار دادیم، یعنی به کسی ارجاع می‌دهیم که سخن او مطابق با واقع است، ولی اگر من بگویم منظورم این است که علی‌الاصول مطابق با واقع است، مانند مثالی که شما در مورد حس می‌زنید که ممکن است گوش بشود، اما خلاف واقع باشد، در اینجا عقل باید

داوری کند. اگر اینطور شد اهل بیت علیهم السلام در این ارتکاز، مرجعیت ندارند و مرجعیت، همان مبنا و منبعی است که داوری می‌کند که آیا این سخن امام صادق علیه السلام در این مورد خاص هم مطابق با واقع هست یا نیست.

سؤال:

شما فرمودید که ما از آنچه امام می‌گوید فهم معصومانه نداریم.

طالقانی:

بله چنانچه در فقه و کلام مکرر دیده‌ایم.

سؤال:

خب این مطالب را که فرمودید قطعی می‌گویید یا ظنی؟

طالقانی:

اصلاً مباحث من در آن پارادایم نیست. معنای قطعی و ظنی که مرحوم شیخ می‌فرماید اساساً روشن نیست. آیا قطع و ظن معرفتی است که به معنای ضرورت صدق می‌باشد یا قطع و ظن روانشناختی است یعنی من احتمال خلاف نمی‌دهم؟ یکی از آنها ارزش معرفت‌شناختی دارد و دیگری اساساً ارزش معرفت‌شناختی ندارد. کلمات مرحوم شیخ در این باره مبهم است و اینکه شما چه فرضی را مراد می‌کنید، نمی‌دانم. اگر منظورتان این است که احتمال می‌دهید حرف‌های خودتان هم باطل باشد؟ بله احتمال می‌دهم ولی آیا از احتمال خطا باید نتیجه بگیریم که خطاست؟ آیا از احتمال خطا می‌توانیم خطا را نتیجه بگیریم و بگوییم پس باطل است.

مجری:

بحثی در باب تفکیک زعامت سیاسی و مرجعیت علمی یا دینی مطرح شد و دکتر سبحانی خیلی موافق این راهبرد نبودند. اگر لطف کنید این را توضیح دهید.

سبحانی:

دو بحث است: یکی بحث راهبرد گفتگو و تعامل علمی با دیگران است که این از سنخ مهارت و مدیریت است و کار معرفت‌شناسی نیست. ما جمعی هستیم و قرار است با هم گفتگو کنیم که مستلزم مهارت‌های گفتگو است و در مهارت‌های گفتگو هر کسی ممکن است به سلیقه خودش یک سناریو برای گفتگو طراحی کند که مثلاً در گام اول این‌گونه صحبت می‌کنم و در گام دوم این مطلب را ثابت می‌کنم و.... تا به مقصود برسیم. بنده الان وارد این بحث نمی‌شوم که آیا آغاز کردن از مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام به عنوان یک راهبرد گفتگو موفق است یا نیست؟ خودم اعتقاد دارم که اگر صاحبان این پروژه، طرح فرایندی درستی برای رساندن به آن مقصود یعنی رساندن به مرجعیت جامع اهل بیت علیهم السلام داشته باشند، اشکالی ندارد، اما اگر نقطه آغاز این باشد که

امامت و ولایت به درد نمی‌خورد و فقط روی مرجعیت علمی بحث کنیم، معتقد هستیم که این راهبرد به نتیجه نمی‌رسد. ابتدا باید آقایان تشریح کنند بر اساس مرجعیت علمی با نفی امامت عامه اهل بیت علیهم السلام چگونه می‌خواهند پروژه تشیع را پیش ببرند تا بعد ما هم بگوییم هم به لحاظ تاریخی و هم به لحاظ مبانی دینی و هم به لحاظ تجربه موجود اشکالاتش کجاست.

بحث ما در اینجا یک بحث معرفتی است. وقتی که شما می‌گویید من کاری به امامت اهل بیت علیهم السلام ندارم. منظور از امامت سیاسی اولی الامر بودن است، یعنی امر مدیریت و ساماندهی نظام اجتماعی را به دست داشتن. مرجعیت در مقام عمل. یعنی وقتی شیعه به امام مراجعه می‌کند و یا مسلمان به پیغمبر مراجعه می‌کند با تمسک به قول ایشان، مشی فردی و اجتماعی خود را تنظیم می‌کنند. منظورمان از مدیریت و امامت سیاسی این است. حال سؤال بنده این است که آیا کسی می‌تواند با این تقریرهای مختلفی که بیان کردیم، مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام را ثابت کند یعنی در نهایت بگوید وقتی من سخن امام را دیدم در آن مناقشه نمی‌کنم؟ این را بپذیرید و بگویید من در بحث امامت سیاسی وارد نمی‌شوم تا میان امامت حضرت امیر و امامت شیخین داوری کنم. من تنها اثبات مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام را می‌کنم و اگر چه می‌توانم ثابت کنم، ولی می‌گویم ائمه علیهم السلام در مقام سیاسی و مدیریت اجتماعی مرجعیت ندارند. به نظر بنده چنین تفکیکی ممکن نیست. کسی که آنجا عقب‌نشینی می‌کند و مرجعیت سیاسی اجتماعی را کنار می‌گذارد، در واقع ریشه مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام را می‌زند؛ زیرا ادعا می‌کند اگر امام معصوم درباره یک مسئله سیاسی و اجتماعی سخنی گفته است، اطاعت از او ضرورتی ندارد. در اینجا باید پرسید وقتی امام معصوم یک فرمان اجتماعی، یک فرمان اخلاقی و یا یک فرمان فردی می‌دهد، با کدام منطق علمی میان این‌ها تبعیض قائل شده و ادعا می‌کنید این سخن امام را در حوزه اجتماع و مدیریت خانواده قبول ندارم، اما در حوزه معرفتی قبول دارم؟ ما هیچ دلیلی برای تبعیض و تفکیک نداریم جز این که به نظریات مبتنی بر جدایی دین از سیاست و یا تئوری‌های تاریخی اهل سنت - که همه نسبت به آن نقد داریم - پای بند باشیم. پس مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام نمی‌تواند جدا از مرجعیت اجتماعی آنها باشد و اگر آن را نفی کنیم در واقع ریشه مرجعیت علمی را می‌زنیم. اگر اطلاق مرجعیت را انکار کردید، به این معناست که قول ائمه علیهم السلام حجیت ندارد و به همان دلیلی که احکام اجتماعی آنان را می‌توان زیر سؤال برد، احکام فردی و اخلاقی آنان را هم می‌توان انکار کرد.

مجری:

در مورد نظریه آیت‌الله بروجردی هم که گفتید راهبردهای دیگران تفاوت دارد، توضیح بفرمائید.

سبحانی:

ایشان در مصر در دارالتقريب مشاركت كردند و حديث ثقلين را آنجا منتشر نمودند كه اينها شواهدى است مبنى بر اينكه آيت الله بروجردى مسئله مرجعيت علمى را به عنوان استراتژى و نقطه آغاز مى دانستند تا بدين وسيله باب گفتگو باز شود. اما ميان شاگردان و نزديكان ايشان دو گزارش وجود دارد: براساس يك گزارش ايشان نظرش اين بود كه چون مسئله امامت سياسى براى ديگران فايده اى ندارد و طرحش هم لازم نيست، به بحث مرجعيت علمى پردازيم تا بتوانيم در اين قسمت به نحوى تشيع را رشد دهيم و حتى تعبير مى كنند كه ايشان معتقد بود تشيع بر محوريت مرجعيت علمى بنا شده و بحث امامت سياسى، مسئله اى فرعى بوده است. قرائت و گزارش دومى از شاگردان ايشان برخلاف گزارش اول وجود دارد كه براساس آن ايشان فرموده اند معرفى تشيع اينگونه است و حتى بعد اظهار نااميدى كرده اند و گفته اند اين كار را انجام مى دهيم اما معلوم نيست اين پروژه پيش برود. بنده منابع گزارش دوم را بررسى كردم و احساس مى كنم روايتى دقيق تر است و به آن بيشتر اعتماد دارم. بنده معتقدم مرحوم آقاى بروجردى اصلاً به اين مسئله اعتقاد نداشتند كه ما نبايد بحث امامت را مطرح كنيم و كاملاً اين استراژى گفتگو را بر محور مرجعيت دنبال مى كرده اند.

مجرى

با تشكر از دوستان پايان جلسه را اعلام مى كنيم.